

رجال اسلام
بقلم: آقای قویم

طاوس بن کیمان

ابو عبد الرحمن طاوس بن کیمان الجندی الیمانی، مولی بحیر بن ريسان .
طاوس از بزرگان تابعین و ائمه اعلام است . نژادش ایرانی و نسبتش به سوی
خولان است . - و خولان شاخه ایست از قبیله همدان که از یمن کوچیده به شام
فرود آمدند .

ابوالفرج بن الجوزی ، در کتاب القاب ، می نویسد : نامش ذکوان بوده و طاوس
لقب اوست ، وی را از اینرو طاوس می گفتند که طاوس القراء بود .

طاوس فقیهی جلیل القدر و عالم بکتاب خدای و سنت رسول و در علم و عمل
سر بود . عبدالله بن عباس می گفت : من طاوس را اهل بهشت می پندارم . عمرو بن
دینار می گوید : من کسی را همتای طاوس ندیده ام . سفیان بن یعمر می گفت : اگر مبدیدی
طاوس را میدانستی که او هرگز دروغ نمی گوید .

طاوس افتخار ایرانیان و مایه سرافرازی مسلمین و شیخ و مفتی اهل یمن و
برکت ایشان و ساکن جند بود . - جند شهرچه مشهوریست در یمن که بسیاری از
علماء اعلام از آن جا بیرون آمده اند . قیس بن سعد گفت : کان فینا مثل ابن
سیرین فی البصره .

طاوس مردی پرهیزگار و زاهد و متعبد بود . عمرو بن دینار می گفت : ما رأیت
احداً أعف فی ایدی الناس من طاوس .

طاوس موی سر و رویش را بحنا خضاب میکرد . میان دو چشمش اثر سجود
پدیدار بود . منعم بن ادریس گفت : طاوس و وهب بن منبه چهل سال نماز با امداد
را با وضوء عشاء گزاشتند .

(و هب هم از ایرانی نژادان یمن و بزرگان تابعین است . تابعی کسی را گویند

که ادراک فیض صحبت اصحاب رسول اکرم را کرده باشد) .

از دعای طاوس است : اللهم احرمنی کثرة المال والولد و ارزقنی الایمان والعمل . ابن حبان میگفت : طاوس چهل حج گزارشت و مردی مستجاب الدعوة بود .
طاوس چهل حج گزارشت و بیشتر پیاده راه می پیمود . پسرش عبدالله میگوید : مدت سیر ما (من و پدرم) از چند بمکه یک ماه میکشید ، ولی چون از حجاز بیمن باز میکشتم دو ماه در راه میگذرانیدیم . از پدرم سبب پرسیدم گفت ، بمن رسیده است که زائر پیوسته در راه خداست تا بخانه برسد . معمر گفت : سالی طاوس در سفر حج برای پرستاری همسفری که بیمار شد در راه چندان ماند که حج از او فوت گشت .

طاوس روزی سحر گاهان رفت بر در مردی گفتند او در خواب است ، گفت نمیدانستم کسی گاه سحر میخوابد ! کان طاوس یصلی فی غداة باردة مغمیة ، فمر به الامیر محمد بن یوسف اخوالحجاج و هو ساجد فی موكبه فامر بساج و طیلسان مرتفع فطرح علیه ، فلم یرفع راسه حتی فرغ من حاجة ، فلما سلم نظر فاذا الساج علیه فانتفض ولم ینظر الیه و مضی الی منزله .

روزی پسری از سلیمان بن عبدالملک در مسجد الحرام آمد کنار طاوس نشست طاوس بدو التفاتی نکرد . گفتندش : نشست باتو پسر امیر المؤمنین و تو باو التفات نکردی؟! گفت خواستم بدانم که ان الله عباداً یزهدون فیما یدیه .

چون عمر بن عبدالعزیز بسال ۹۹ هجری ولایت یافت طاوس باو نشست : یا امیر المؤمنین ان اردت ان یکون عملک خیراً کله ، فاستعمل الخیر . عمر گفت : کفی بها موعظة .

هشام بن عبدالملک در آغاز ولایت خود برای گزاردن حج بیت الله الحرام از دمشق رهسپار مکه شد . چون بحرم در آمد فرمود : یکی از یاران رسول خدای را بجوئید و بیاورید . گفتند : ای امیر مؤمنان ! دوران صحابه پیغمبر سپری گشته ، دیگر کسی از ایشان بجای نمانده است . هشام فرمود : پس از اعلام تابعین مردی را بیاورید . - جلوس هشام بن عبدالملک سال ۱۰۵ هجری بوده ، و ابوالطفیل عامر بن

وائلة اللیثی المکی ، واپسین تن از اصحاب خاتم المرسلین ، بسال ۱۰۲ در مکه در گذشته است .

فرستادگان هشام رفتند و طاوس یمانی را جسته و آوردند . همینکه بر هشام بن عبدالملک در آمد نعلین خود را بر کران بساط کنده گفت السلام علیک و برابری نشست و پرسید حالت چون است ای هشام ؟ ؛ هشام بهم بر آمده خشمگین گشت و گفت : ای طاوس ، چه ترا باین رفتار واداشت ؟ طاوس پرسید : مگر چه کردم ؟ هشام گفت : نعلین خود را بر کران بساط کندی ، بر من بامارت مؤمنین سلام ندادی ، بی اذن نشستی و مرا بجای کنیه بنام خواندی ؛ طاوس گفت : من شبانه روزی پنج بار نعلین خود را در پیشگاه رب العزة میکنم و خدای بر این کار بر من خشم نمیگیرد . اما اینکه بر تو بامارت مؤمنین سلام ندادم ، چون همه مؤمنان از امارت تو خشنود نیستند ترسیدم که دروغ گفته باشم . از اینرو زود نشستم که شنیدم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب میگفت : اگر خواستی یکی از دوزخیان را به بینی بنگر بمردی که نشسته است و قومی پیرامونش ایستاده اند . ترا برای این بکنیه نخواندم که خدای جل شانزه در کتاب کریم انبیاء خود را بنام خوانده : یا دارد یا یحیی ! یا عیسی ! و دشمنانش را بکنیه ، تبت یدای ابی لهب . آنگاه هشام فرمود : ای طاوس مرا موعظه کن . طاوس گفت شنیدم از علی بن ابی طالب میگفت : ان فی جهنم حیات کالتلال و عقارب کالبغال تلذغ کل امیر لایعدل فی رعیته . پس از این گفته برخاست و گریخت .

طاوس فرا گرفت قراة کتاب عزیز را از عبدالله بن عباس ، و از او وارد شده است روایت در حروف قرآن . طاوس دریافت بسیاری از اصحاب رسول خدا را ، و از ایشان استماع حدیث کرد . خودش میگوید : دریافتن صحبت پنجاه مرد از اعلام اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم را .

طاوس بمحضر عائشه راه داشته و از ام المؤمنین هم حدیث فرا گرفته است . ثم انقطع الی ابن عباس و کان من خاصة تلامیذه . ثم کان من فقهاء مکه و

هفتیها. ابن عیینہ گفت پرسیدم از عبدالله بن یزید با که بر پسر عباس درمیآمدی گفت: با عطاء و اصحابش. پرسیدم و طاوس؟ گفت هیئات! او را عبدالله بن عباس با خواص میپذیرفت.

روایت کرده اند از طاوس پسرش عبدالله، و از اعلام تابعین: مجاهدین جبیر عمرو بن دینار، عطابن ابی رباح؛ ابوالزید، محمد بن المنکدر، زهری، وهب بن منبه و دیگران.

طاوس عمر دراز کرد و بیشتر در کاشانه خود می نشست. سبب پرسیدن از عزلت گزیدنش گفت: حیف الائمة و فساد الناس. ابو عبدالله الشاهمی گفت: رفتم بر درسرای طاوس، پیر سالخورده ای بیرون آمد بسوی من، پرسیدمش تو طاوسی؟ گفت نه، من پسر او هستم. گفتم اگر تو پسر او باشی پس شیخ خرف گشته است؟ گفت: عالم خرف نمی شود. چون درون رفتم طاوس بمن فرمود: سخنت را کوتاه کن. گفتم: ان اوجزت او جزت لك. گفت می میخواهی که فراهم آورم برای تو درین مجلس تورا و زبور و انجیل و فرقان را؟ گفتم آری. گفت: خف الله تعالی مخافة لا يكون عندك شیئی اخوف منه، و ارجه رجاء هو اشدهن خوفك اياه، و احب الناس ما تحب لنفسك.

در گذشت طاوس در واپسین سفرش برای گزاردن حج بمکه. پیش از ترویه بیک روز بسال ۱۰۶ هجری. ابن شوذب گفت: دیدم جنازه طاوس را در مکه و شنیدم میگفتند: رحم الله ابا عبد الرحمن حج ۴۰ حجة.

در گذشت طاوس بمزدلفه یا بمنی. فراهم نشد بیرون آوردن جنازه اش از انبوهی مردم تا اینکه امیر مکه ابراهیم بن هشام المخزومی نگهبان فرستاد. نماز گذاشت بر او هشام بن عبد الملك دهمین خلیفه اموی.

یکی از علماء گفته: رأیت عبدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب یحمل السریر علی گاهله و قد سقطت قلسوة کانت علی راسه و مزق رداؤه من خلف. سفیان نوری گفت شنیدم طاوس میگفت: آزاد نمیسازد مرد مکر حرفه اش.